

زبان و ملیت*

نوشته سیمون پوتر

ترجمه بهروز عزبدفتری

می‌توان گفت که در جهان امروز پنج عامل عمده انسانها را از هم جدا می‌سازد. نژاد، دین، فرهنگ، زبان و ملیت. بدیهی است این عوامل مانع‌الجمع نیستند. مثلاً، بین نژاد و دین رابطه‌های وسیع و عمیقی می‌تواند وجود داشته باشد؛ و نیز ممکن است بین دین و فرهنگ که هر دو می‌توانند هنر، قانون، نهادها، اصول اخلاقی، آداب و محرمات را دربرگیرند، پیوندهایی وجود داشته باشد. به هر حال، با توجه به مقصودی که داریم بهتر آن است که پیش از بررسی تصورات درست یا نادرست مربوط به زبان و ملیت، این پنج عامل را جدا از هم در نظر گرفته، هر کدام را به تنهایی تحت مذاقه قرار دهیم.

منظور من از نژاد، گروه‌بندی مردمی است که از یک تبار یا نسل به وجود آمده و از این رو، در برخی از خصوصیات جسمی مشترک‌اند، مثلاً هنگامی که من به نژاد یهودی اشاره می‌کنم، و یا زمانی که می‌گویم امروزه هریک از ما اروپائیان دارای نژاد مختلط هستیم، یا زمانی که گفته می‌شود در غرب خلوص نژادی دیگر وجود ندارد، و یا آن که نژادهای اسکانندیناویانی، مدیترانه‌ای و آلبی که زمانی قابل تشخیص بودند، امروزه در همه‌جا به طور کم و زیاد با هم در آمیخته‌اند. نژاد مطلقاً اصطلاح علمی نیست و از این رو، در مجموعه اصطلاحات رده‌بندی یا نظام طبقه‌بندی موجودات زنده که امروزه مورد پذیرش جهانی قرار گرفته، جایی ندارد. جهان طبیعت سه‌قلمرو

* Simeon Potter, 1971. *Language in the Modern World*. Penguin Books, pp. 21-34 (Chapter 2- "Language and Nationality").

یا سلسله دارد: جانوران، گیاهان و کانیها. هریک از اینها دارای سلسله مراتبی است که از هفت زیرسلسله تشکیل یافته است: شاخه، رده، راسته، تیره، جنس، گونه و جور. انسان از راسته پرماتها (نخستیها) و شامل لمورها، میمونها و میمونهای انسان ناماست: میمونهای انسان نما آنتروپوئید شامل اورانگ اوتانها، شپانزه‌ها و گوریل‌ها اند. انسان از تیره انسانها، جنس هومو (Homo) و گونه هومو ساپینس (Homo sapiens) است. بدین‌سان، من دارای عنوانی هستم که از دو واژه تشکیل یافته است: واژه نخست تعیین‌کننده جنس من است و با حرف آغازین بزرگ نوشته می‌شود و به دنبال آن واژه‌ای با حرف کوچک آمده که برگونه من دلالت می‌کند؛ همچنان که عنوان [علمی] گربه‌ای که روی کفپوش جلوی بخاری نشسته Felis domestica، و عنوان علمی مرغ آوازه‌خوانی که به روی چمن خانه‌ام به جست‌وخیز مشغول است Turdus muricus است. چقدر خوب و راحت بود اگر به تقلید از یوهان فردریک بلومن باخ^۱ این نوع هومو ساپینس را برحسب رنگ پوست که به سهولت قابل رؤیت است به پنج نوع مانند قفقازی سفیدپوست، مغولی زرد، حبشه‌ای سیاه، آمریکایی سرخ‌پوست و مالایایی گندمگون تقسیم می‌کردیم و آن‌گاه همه را با توجه به استخوان‌بندی یا ساختارهای استخوانی، شکل جمجمه (دراز، متوسط، گرد)، باریک و پهن بودن بینی، برآمدگی یا پیش‌آمدگی آرواره، مجعد بودن موی سر، رنگ چشمها، وجود یا عدم وجود چین روی چشم، مقدار رنگ‌پوست و مانند آن توصیف می‌کردیم. این‌گونه طبقه‌بندیها که گاه به وسیله دانشمندان برجسته انسان‌سنج^۲ به عمل آمده است، اما نتایج حاصل از کارشان آشفته و نامطمئن است. بدون شک این دانشمندان دریافته‌اند که نژادهای انسان در سراسر دنیا برحسب خصایص ویژه یا ترکیب این خصایص که به‌عنوان ملاک انتخاب می‌شوند (مانند اندام، جمجمه، بینی، آرواره، چشم، مو یا پوست) به طوری غیرقابل پیش‌بینی تغییر می‌کنند. انتخاب نژادها به وسیله این دانشمندان به منظور نشان دادن تمایز آنها دلخواه و ناپایدار است.

در این میان، دانشمندان علم‌وراثت، پژوهشگران توارث و محیط، موفقتر بوده‌اند. هرچند که کشفیات نخستین گریگور یوهان مندل^۳ هرگز معلوم چارلز داروین نگردید و تا اوایل قرن بیستم کمتر مورد استفاده قرار گرفت، لیکن از آن زمان پیشرفت در این زمینه سریع بوده است. اکنون معلوم شده است که وراثت نه به وسیله خون بلکه به وسیله ژنهای کروموزومها انجام می‌گیرد. این موضوع که خون از طریق وراثت به آدمی منتقل می‌شود، خطای خدشه‌ناپذیری بود که قدمت آن به زمان

۱. Johann F. Blumenbach فیزیولوژیست آلمانی که به پدر مردم‌شناسی جسمانی (physical anthro-logy) معروف است. (۱۷۵۲-۱۸۴۰)

2. anthropometrists

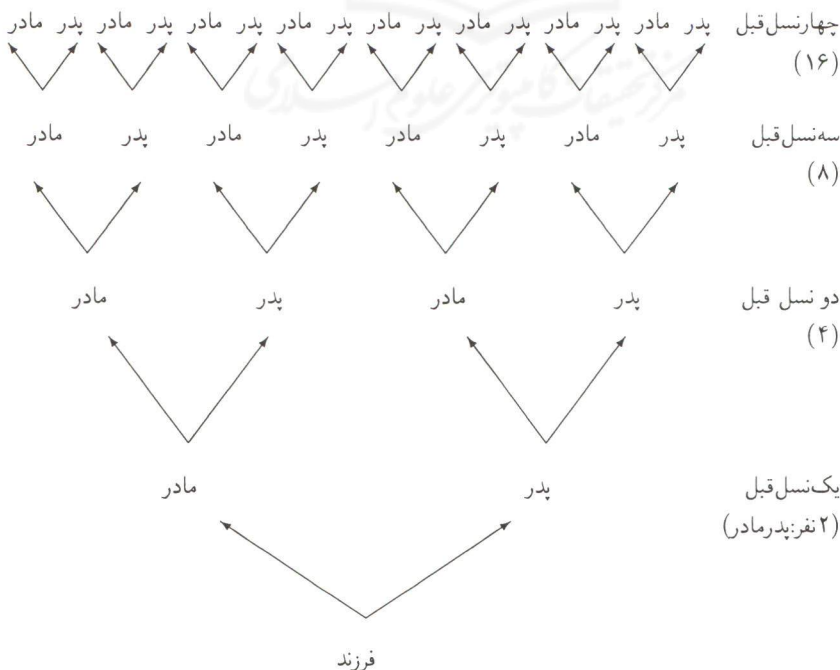
۳. Mendel، گیاه‌شناس اطریشی و بنیانگذار علم ژنتیک (۱۸۲۲-۸۴).

ارسطو می‌رسد. ارسطو می‌گفت حائض بودن زن که به هنگام بارداری متوقف می‌شود به تشکیل جوهر جسم کودک در رحم مادر کمک می‌کند. واقعیت آن است که بین مادر و کودک هیچ خون حیضی جریان ندارد و قطره‌ای خون در رحم از مادر به طفل وارد نمی‌شود. در درون هر یک از سلولهای کودک بیست و سه جفت کروموزوم وجود دارد و هر یک از این جفت سلولها یکی از پدر، یکی از مادر به کودک منتقل می‌شود. اگر هر کودک در هر سلول بیست و سه جفت کروموزوم داشته باشد، امکان ترکیب آنها برابر است با $2^{23} = 8,388,608$. همهٔ کودکان در هر سلول بیست و سه کروموزوم از پدر و بیست و سه کروموزوم از مادرشان به ارث می‌برند، لیکن احتمال دارد که آنان به تعداد متفاوت کروموزوم از دو والد (یک نسل قبل)، چهار والد (دو نسل قبل) و (اگر ازدواجها درون فامیلی (همخون) نباشند) هشت والد (سه نسل قبل) دریافت کنند. * و نیز ممکن است اتفاق بیفتد که کودک از یکی از این شانزده نفر کروموزومی دریافت نکند. در واقع، اگر دونسل دیگر به عقب برگردیم تا به ۶۴ والد برسیم (به شرطی که ازدواجها درون فامیلی نباشند) به مرحله‌ای

* توضیح مترجم:

تعداد تنوع کروموزومهای سلولهای جنسی = 2^{23}

چهارنسل قبل $2^4 = 16$ و سه نسل قبل $2^3 = 8$ و دونسل قبل $2^2 = 4$ و یک نسل قبل $2^1 = 2$ الی آخر



خواهیم رسید که تعداد والدین بیشتر از کروموزومهای موروثی خواهد بود، به طوری که دیگر برای کودک ممکن نخواهد بود که از همه آنها (۶۴ والد) ژنهایی به ارث دریافت کند. گفتن این حقایق برای کسی که افتخار می‌کند تبار او به شاهان پلنتاژنت می‌رسد بسیار تلخ خواهد بود.

ممکن است از لحاظ زیست‌شناسی معلوم شود که بین سیاه‌پوست آفریقائی و اسکاندیناویائی سفیدپوست تفاوت‌های اندکی وجود دارد. ممکن است در تجزیه خون آنها معلوم شود که گروه خونیشان یکی است. حتی ممکن است تفاوت‌های ژنی آنها فقط در شش جفت یا کمتر بوده باشد. فرضیه عمده بلومن باخ دال بر این که هومو ساپینس در سراسر دنیا یک نوع است هنوز به اعتبار خود باقی است، هر چند که مقصود او از بیان این مطلب چیز دیگری بوده است.

بدین ترتیب مفهومی که تا کنون از نژاد اراده شده است تا حدود زیادی خطاست. خود این واژه *race* از واژه عربی «راس» به معنای «سر»، و از طریق واژه اسپانیولی *raza* یا واژه پرتغالی *raça* و واژه فرانسوی *race* به زبان انگلیسی دوره «تودور» وارد شد. این واژه دارای ریشه کاملاً متفاوتی از *race* در عبارت *racehorse* (مشتق از واژه *rās* در زبان اسکاندیناویائی باستان)^۱ یا *race of ginger* (مشتق از واژه *rādīx*، *rādīcem* در زبان لاتینی) می‌باشد. این واژه نخستین بار در مورد حیوانات و برای اطلاق به صاحب کره شدن یک اسب نر^۲ در عبارتی مانند «نریان یا زاد و ولد مادیاها»^۳ (مصوبات شورای سلطنتی، ۱۵۴۷) به کار برده شد و برای نخستین بار در فرهنگ انگلیسی آکسفورد درج گردید. شکسپیر آن را در عبارتی مانند «گله یا نژاد وحشی کره اسبهای جوان و رام نشده»، در تاجرونبزی، و یا در عبارتی «اسبهای دانکن... زیبا و چابک، نمونه‌های بسیار دوست‌داشتنی نژاد آنها»، در مکبث به کار برده است. شکسپیر این واژه (*race*) را نیز در مورد افراد انسانی در عبارتی چون «نسل خوشبخت شاهان»، در ریچارد سوم و یا در عبارتی نظیر «همه نسل آدمیان»، در تیمون آتن به کار برده است. هرچند شکسپیر این واژه را حدود دوازده بار به کار برده است، اما در کتاب مقدس متعلق به کینگ جیمز مطلقاً به کار نرفته است و مفهوم این واژه با الفاظی چون 'تخم'، 'خویشاوندی'، 'مردم'، 'نسل' بیان شده است. میلتون در بهشت گمشده از «نژاد شیطانی» سخن به میان آورده است و از آن پس این واژه در ابهامی که هنوز هم کاملاً از بین نرفته است فرو می‌رود. مایه بسی تأسف است که فریدریش ماکس مولر دانشمند جوان آلمانی، که در سال ۱۸۴۸ به انگلستان آمد و بقیه عمر خود را در آکسفورد به سر برد، لقب آریائی را برای مردم و نیز زبان به کار می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که آریانای پیشینیان در آسیای مرکزی گهواره بشر بوده است. پیش از او سرویلیام جونز، لقب آریائی را به درستی برای

1. Old Norse

2. sire

3. "a stud or race of mares"

اطلاق به مردمی که به گروهی از زبانهای هندی تکلم می‌کردند به کار برده بود، لیکن ماکس مولر نه تنها از این واژه، زبان آریایی و شاخه‌های آن را اداره می‌کرد، بلکه نژاد آریایی نیز مقصود وی بوده است. تصویری که او از نژاد آرمان‌گرایانه آریایی داشت — سردراز، قدکشیده و پوست سفید — مورد قبول نویسندگان انگلیسی چون توماس کارلایل، جیمز آنتونی فرود، چارلز کینگزلی و جان ریچارد گرین و نویسنده فرانسوی کنت ژوزف دوگوبینو^۱ قرار گرفت و بعدها توسط مبلغان نازی در آلمان به کار رفت. بعدها ماکس مولر^۲ متوجه سخیف بودن فرضیه خود شد و در سال ۱۸۸۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «زندگینامه واژه‌ها و موطن آریاییها» با عباراتی متقن گفت: «بارها اعلام کرده‌ام که اگر من واژه آریایی را به کار می‌بردم مقصودم نه خون و استخوان است و نه موی سر و جمجمه، منظور من به طور ساده کسانی هستند که به زبان آریایی تکلم می‌کنند... وقتی من از این مردم صحبت می‌کنم خود را پای‌بند مشخصات تشریحی نمی‌کنم. اسکاندیناویاییهای چشم‌آبی و موبور ممکن است غالب یا مغلوب بوده باشند. آنان ممکن است زبان اربابان گندمگون خود را برگزیده باشند یا برعکس... در نظر من، دانشمندی قوم‌شناس که از نژاد آریایی، خون آریایی، چشم و موی آریایی صحبت می‌کند همانند آن زبان‌شناسی است که از فرهنگ دراز جمجمه یا دستور زبان گرد جمجمه سخن می‌گوید گناهکار است». امروز ما به طور کامل برعکس عمل می‌کنیم. ما واژه آریایی را برای اطلاق به نژاد، و عبارت هند و اروپایی را در اشاره به زبان به کار می‌بریم. لیکن گاهی ممکن است که پیدا کردن دو عبارت جداگانه برای اطلاق به نژاد و زبان محال باشد. به عنوان مثال، ما واژه سلتی را برای بیان هر دو مفهوم به کار می‌بریم زیرا عبارت دیگری وجود ندارد. ما از هنر سلتی و باریکه سلتی^۳ صحبت می‌کنیم، یعنی مردمی که به زبان سلتی تکلم می‌کنند — گیلی‌های اسکاتلندی، مانکس‌ها (مانی‌ها)، ایرلندی‌ها، ویلیزی‌ها، برتون‌ها — که در اطراف سواحل و جزایر اروپای شمال غربی زندگی می‌کنند. از بافت کلام می‌توان دریافت کدام معنا مورد نظر است. کار مهمی که باید انجام دهیم این است که نسل و زبان را در اذهان خود کاملاً متمایز نگاه بداریم تا به وسیله افراد ناواردی که درباره نژاد تصورات نادرست دارند و نیز کسانی که مصراً درباره «خلوص نژادی» و «برتری نژادی» حرفهای یاوه می‌زنند گمراه نشویم.

مقصود من از دین، بیعت معنوی است، مثلاً هنگامی که می‌گویم امروز چین به کنفوسیوس^۴

۱. Comt Joseph de Gobineau (۱۸۱۶-۱۸۸۲) دیپلمات، نویسنده قوم‌شناس و متفکر اجتماعی که نظریه

جبریت نژادی (racial determination) وی بعداً به نظریه‌ها و شیوه‌های نژادپرستانه در اروپای غربی انجامید.

۲. F. Max Müller (۱۸۲۳-۱۹۰۰) خاورشناس و زبان‌شناس آلمانی که به زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و

مطالعات دینی علاقه وافر داشت.

پشت‌پا زده و چون برهن‌گرایی و یهودیت به ملت‌های معینی محدود گردیده، تنها سه دین جهانی می‌ماند که خواهان وفاداری و سرسپردگی از همهٔ ابنای بشر است: بوداگرایی، مسیحیت و اسلام. با توجه به اینکه این ادیان به درستی جهانی و ابدی‌اند، از همهٔ قیود مربوط به نژاد و ملیت، همهٔ نظام‌های جامعه، همهٔ طبقات اجتماع و کاستها و همهٔ قوانین و نهادهای دنیوی فراترند. آنها همه بر واقعیت جهان غیرمادی، غیر ملموس و غیر مرئی تأکید می‌ورزند و همه تغییرناپذیری جاودانهٔ ارزش‌های مطلق نیکی و زیبایی و حقیقت را اعلام می‌دارند. همهٔ آنها به بشریت «رستگاری فراوان»^۱ و «آن آرامشی که این جهان نمی‌تواند بدهد»^۲ مژده می‌دهند. شخص ممکن است ناگهان و در یک چشم به هم زدن این بیعت معنوی را پذیرا شود، همانند سائول^۲ از اهالی طرسوس^۳ که در سال ۳۳ مسیحی در سرراه خود به دمشق شب‌چی آسمانی دید و سر تسلیم فرو آورد. یا همانند آریلوس آگوستین که بعد از سه قرن و نیم، هنگامی که در باغی در میلان شروع به خواندن رساله‌های آن موجود آسمانی [حضرت مسیح] برای کلیساهای نوپا کرد، دست بیعت داد. ممکن است همهٔ یک ملت در زمانی کوتاه دین تازه‌ای را اختیار کنند چنانکه مردم اسکان‌دیناوی در اواخر قرن دهم تحت رهبری تند و آمرانهٔ شاه اولاف تریگوستون به مسیحیت روی آوردند. برای مردم ساکن سرزمین‌های شمالی این تغییر نه تنها به معنای تغییر دین بلکه به مفهوم تغییر فرهنگ و نیز به معنای غنی شدن زبان بود. منشیان باسواد و معلمان وظیفه یافتند برای بیان مفاهیمی که به آئین و نظام جدید مربوط می‌شد عباراتی را ابداع کنند. تأثیر دین در زبان می‌تواند اشکال دیگری به خود بگیرد؛^۴ مثلاً، امروزه زبان کرواسی و صربی اساساً یک زبان هستند، لیکن چون صرفاً از سنن مختلف مسیحی ریشه گرفته‌اند، از این‌رو، هر یک به الفبای جداگانه ضبط شده‌اند. زبان کرواسی دارای الفبای لاتینی و زبان صربی دارای الفبای سرلیک متعلق به کلیسای ارتودوکس یونانی است.

و اما مقصود من از فرهنگ، راه و روش موروثی زندگی است؛ مثلاً گاهی که من از تمدن سنتی فرضاً آرتک‌های مکزیکی صحبت می‌کنم، از هنرها و صنایع دستی آنان که سابقه‌ای بس دیرین دارد، از قوانین آنها و از تصویری که از جامعهٔ نظام یافته دارند، از زیبایی آداب و ظرافت سلیقه‌شان، از گرایش‌هایی که نسبت به تحمل و بردباری دارند، و از شوخ‌طبعی و بذله‌گویشان سخن به میان می‌آورم. تمدن در تقابل با وحشیگری، به معنای زندگی یک شهروند متمدن در جامعه‌ای نظام یافته و تابع قانون است. تمدن، نشانگر مرحله‌ای در تکامل اجتماعی و حاصل سال‌های متمادی بسیار دشوار

1. plenteous redemption

۲. Saul (نام اصلی این حواری، پل Paul است).

۳. Tarsus (شهری در جنوب ترکیه).

۴. تأثیر دین اسلام در خط و زبان فارسی را در نظر مجسم کنید. -م.

پیشرفت است. مراکز نخستین تمدن و فرهنگ در ساحل رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی - رودخانه نیل، دجله، سند،^۱ هوانگ‌هو^۲ به وجود آمد. این مراکز مستقلاً در نتیجه فلاحت مدبرانه و پررونقی در دره‌های وسیعی که در آنها مبادله کالا و عقاید آسان بود قد برافراشتند. تأثیر یک فرهنگ بر فرهنگ‌های دیگر قابل پیش‌بینی و قابل محاسبه نیست. هرازگاهی ملت‌های بزرگی هدایایی به جهان ارزانی داشته و آن را غنای بی‌حد و حصر بخشیده‌اند. مصریان شکل خاصی از خط تصویری را به جهان عرضه داشتند که بعداً به صورت خط هجایی فنیقی و الفبای یونانی درآمد. یهودیان علم اخلاق و مفهوم خدای یگانه را ارائه نمودند، یونانیان پیکرتراشی، داستان‌نمایشی، موسیقی و فلسفه؛ رومیان قانون و مدیریت را به جهان هدیه کردند. اعراب [مسلمانان] دانش ریاضی و نجوم را توسعه بخشیدند؛ نورمن‌ها در معماری گوی سبقت ربودند. آنان بخش غربی کلیسای ولز را بنا کردند که اکنون با آن رنگ‌های قرون وسطایی و مرمت شده خود با کلیسای شکوهمند همپایه‌اش به نام نوتردام که از سنگ ساخته شده و در آن سوی دریا در شهر شارتر [در فرانسه] قرار گرفته پهلو می‌زند.

فرهنگ ملی ممکن است بی‌ثبات باشد و نیز امکان دارد در طول نسل‌ها به طور مداوم پیش برود و ناگهان به طور وصف‌ناپذیری سیر قهقرایی داشته باشد. جای آن است که پرسیده شود در دنیای مترقی ساده‌ترین روش سنجش فرهنگ چیست؟ آیا می‌توان با مطالعه دقیق هنر یا ادبیات یا قانون به فرهنگ ملتی پی برد؟ یا اینکه در بادی امر فرهنگ به معیار عمومی سوادآموزی و تعلیم و تربیت بستگی دارد؟ بدون شک فرهنگ تا حدودی به همه اینها بستگی دارد اما به طور خیلی صریح فرهنگ نشانگر میزان بلند نظری و بردباری است که مردم در مراودات عادی و روزمره معمول می‌دارند، و نیز نشان‌دهنده میزان آمادگی و تمایلی است که مردم برای دیگران آزادی اندیشه و حق انتخاب قابل‌اند. اگر به اطراف خود بنگریم و در همه جا آثار شکیبایی و سعه‌صدر را مشاهده کنیم می‌توان تقریباً به جرأت نتیجه گرفت که سطح فرهنگ در آن جامعه بالاست. از سوی دیگر، اگر ببینیم این کیفیت‌ها کاستی گرفته و سخت‌گیری انعطاف‌ناپذیر و عدم بردباری در حال تزیید است، هیچ یک از آثار شکوهمند هنر و معماری و هیچ کدام از سازمان‌های کارآمد آموزشی و دولتی نمی‌توانند فقدان فرهنگ را جبران کنند. نشانه‌های بی‌چون و چرای فرهنگ، بلند نظری و بردباری است.*

مقصود من از ملیت، وابستگی سیاسی به دولتی خاص یا عضویت در آن است، خواه این

۱. Indus این رودخانه از جنوب تبت و از میان کشمیر و جنوب‌غربی پاکستان جاری است و به دریای فارس می‌ریزد. طول آن تقریباً به دوهزار میل می‌رسد.

۲. The Hwang Ho رودخانه‌ای که از جنوب چین جاری است و به خلیج پوهای (Pohai) می‌ریزد. طول آن تقریباً دوهزار میل است.

* تأکید از مترجم است.

وابستگی از زمان تولد باشد یا با قبول تابعیت صورت بگیرد. به عنوان مثال، ویلیام شکسپیر که در استراتفورد-اپان-آون در ایالت وارویک واقع در قلب انگلستان به دنیا آمد و تا آخر عمر به ملکه الیزابت و شاه جیمز وفادار باقی ماند، در حالی که توماس استرنس الیوت که در سنت لوئی در ایالت میسوری و در دل آمریکای شمالی دیده به جهان گشود به عنوان شهروند بالغ از اقیانوس آتلانتیک عبور کرد و به تابعیت انگلستان در آمد. تاکید این نکته ضروری است که ملیت به مفهوم گذرنامه‌ای که امروزه دارد، مفهومی تازه است. در واقع، مفهوم ملیت به عنوان وحدت سیاسی کاملاً مستقل که برای انجام هر آنچه لازم می‌داند دارای قدرت حاکمه مطلق باشد به زمانی دورتر از رنساس برنمی‌گردد. از طنزهای دردناک تاریخ این است که در همین زمان بود که ازدواج میان ملل سفیدپوست و سیاه‌پوست نخستین بار به مقیاس قابل ملاحظه‌ای در آغاز تجارت زشت بردگان در آن سوی اقیانوس اطلس صورت گرفت که در آن پرتغالیها، اسپانیولیها، فرانسویها، هلندیها، سوئدیها و انگلیسیها همه سهم بودند.

بررسی اجمالی روزنامه‌ها که امروزه در همه‌جای دنیا چاپ می‌شوند کافی است تا ما را قانع سازد که روزنامه‌نگاران مانند سیاستمداران، موضوع نژاد، فرهنگ، و زبان را به عنوان سطوح متفاوت وحدت اجتماعی واحد در نظر گرفته و آنگاه هر سه را با ملیت یکی می‌پندارند. هر قدر فریاد اعتراض قوم‌نگاران و زیست‌شناسان بلند شود، باز مردم زبان را با ملیت اشتباه کرده و نژاد و فرهنگ را به این دو (زبان و ملیت) ربط می‌دهند. عوام فریبان بی‌وجدان نیز از این آشفته بازار در جهت اهداف خودپسندانه خود سود می‌جویند. سعادت بشر در آینده بیش از همیشه در گرو سرعت و شهامتی است که بی‌درنگ برای کشف و برملا ساختن این‌گونه خطاهای آشکار ابراز می‌شود، همان‌طور که سقراط همشهریهایش را در مورد اثرات مسموم‌کننده شعارها و تبلیغات هشدار می‌داد.

هیچ یک از زبانهای معروف دنیا مطلقاً به جغرافیای نژادی محدود نمی‌شود. به عنوان مثال، زبان فرانسه به وسیله جمعیتی مختلط که عمدتاً در شمال شمالی، در مرکز آلپی، و در جنوب مدیترانه‌ای هستند تکلم می‌شود و همه دودمانهای قومی را می‌توان به آسانی در جاهای دیگر از اروپا مشاهده کرد. زبان آلمانی معیار، که عمدتاً از زمان آغاز نهضت آزادی دین به رهبری مارتین لوتر در قرن شانزدهم به وجود آمد، حالا به وسیله گروهی از مردم ناهمگن تکلم می‌شود. در زمانهای اخیر در آلمان بیشتر از هر جا این تصورات مبالغه‌آمیز وجود دارد که حاکمیت استقلال ملی با زبان پیوندی بسیار نزدیک دارد. در دنیای کهن و در سراسر اروپای قرون وسطی تنوع فرهنگی و زبانی، بدون آن که کشمکش حادّی به دنبال داشته باشد، دوش به دوش هم تداوم داشتند. وابستگی سیاسی به امپراتوری رم یا بعدها داشتن وفاداری معنوی به کلیسای مسیحیت به عنوان

نماد موفقیت شخص در جامعه، از زبانی که بدان تکلم می‌کرد بیشتر اهمیت داشت. بنابراین، این مدعا که تفاوت‌های زبانی در اروپای قرن بیستم مسئول ایجاد خصوصتهای ملی است، تحریف شواهد تاریخی است. معقول آن است که از شواهد تاریخی چنین استنباط شود که یک واحد ملی پس از آن که بر اثر نیروهای سیاسی به وجود آمد و قوام یافت، آشکارترین و بدیهیترین نشانه هویت خود را در زبان می‌یابد. از این رو، این مفهوم خاص و نوین به دست می‌آید که هر زبانی باید ترجمان صریح ملیتی مشخص باشد.

به هر صورت زبان، در میان کلیه عواملی که افراد انسان را از هم جدا می‌سازد، عاملی است که به آسانترین و ساده‌ترین وجه قابل بررسی است. هرکدام از ما دارای یک زبان مادری هستیم. اگر واقعاً دوزبانه باشیم ممکن است زبان دوم را به خوبی زبان مادری بلد باشیم، اما حتی در چنین حالتی در «تک سگالیهای درونی»^۱ به طور ناخود آگاه یکی از این دوزبان را بردیگری مقدم می‌شماریم. به ویژه هنگامی که در لحظات اضطراب و ناراحتی با خود حرف می‌زنیم. بنابراین، با این فرض که هر فردی فقط یک language maternelle [زبان مادری] دارد می‌توان شمار مردمی را که به زبانهای گوناگون تکلم می‌کنند محاسبه نمود. در این محاسبه، ناگزیر برخی از شمارشها به طور تقریبی انجام می‌گیرد، زیرا آمار دقیق همیشه در دسترس نیست. برحسب محاسبات جدید به غیر از زبان چینی، آن دسته از زبانها که هرکدام بیش از پنجاه میلیون گویشور دارد به قرار زیر می‌باشد: انگلیسی ۳۰۰ میلیون؛ هندی-اردو ۱۸۵؛ روسی ۱۸۰؛ اسپانیایی ۱۴۵؛ آلمانی ۱۰۰؛ ژاپنی ۹۵؛ عربی ۹۰؛ بنگالی ۸۵؛ پرتغالی ۸۵؛ فرانسوی ۶۵؛ مالایایی ۶۰؛ ایتالیایی ۵۵ میلیون. پس از این زبانها با فاصله نسبتاً زیادی زبانهای زیر قرار گرفته‌اند: جاوه‌ای ۴۵؛ تلگوئی ۴۲؛ کره‌ای ۳۹؛ پنجابی ۳۸؛ تامیلی ۳۷؛ ماراتی ۳۵؛ لهستانی ۳۳؛ ویتنامی ۳۱؛ و ترکی ۲۷ میلیون.^۲

مشاهده می‌شود که ۹ زبان از دوازده زبان گروه نخست، بجز زبان ژاپنی مالایایی و عربی، به خانواده زبانهای هند و اروپائی تعلق دارند. از اوایل قرون وسطی تا زمان ناپلئون بناپارت زبان فرانسوی که حالا مقام دهم را دارد. زبان پیشتاز اروپا بود. زبان فرانسوی کهن، زبان میانجی مبارزان صلیبی بود. سروینستون چرچیل برای فصل ششم نخستین جلد کتاب تاریخ ملل انگلیسی زبان عنوان ساده «شیردل» را برگزید، زیرا مردم عصر ریچارد اول او [ریچارد] را به این لقب می‌نامیدند. زبان مادر ریچارد اول، همانند همه شاهان پلنتاژنت تا بیش از هانری بولینگبروک، فرانسوی بود. زبان فرانسوی از کلام عادی حاکمان ولایت و لژیونهای که قرارگاههای غربی امپراتوری روم را

1. Interior monologues

۲. این داده‌های آماری به سال ۱۹۶۰ مربوط می‌شود. برای اطلاع از تعداد گویشوران زبانهای فوق و مناطقی که این زبانها به کار می‌روند به ضمیمه پایانی همین مقاله رجوع کنید.

اداره می‌کردند به وجود آمد و مقدر بر این بود که به مدت هزار سال به عنوان زبان ارتباط در غرب باقی بماند. زبان فرانسوی بیشتر از هر زبان رومیایی^۱ از زبان سیسرون و اوید فاصله گرفت و دارای خصایصی کاملاً فردگرایانه گردید و صدها واژه روزمره و متداول از لهجه‌های آلمانی را که در حول و حوش آن تکلم می‌شد به خود جذب کرد، اما سرانجام به عنوان وسیله بیان آثار بسیار فراوان ادبیات و ابزار دیپلماسی بین‌المللی به طور کامل شکل منظم و سازمان یافته‌ای به خود گرفت. البته هنگامی که ما زبانهای پیشتاز اروپای قرن شانزدهم را با توجه به تعداد گویشوران آنها به ترتیب ذکر می‌کنیم، کارمان برمبنای حدس و گمان است: زبان فرانسوی ۱۴ میلیون؛ آلمانی ۱۲؛ ایتالیایی ۱۰؛ اسپانیولی ۹؛ انگلیسی ۵؛ و روسی مسکوبی ۳ میلیون.^۲

در حوالی نیمه اول قرن چهاردهم جمعیت انگلستان احتمالاً به چهار میلیون نفر رسیده بود. اما در زمان جاسر^۳ این تعداد بر اثر لطمات کشنده طاعون خیارکی به دو میلیون تقلیل یافت. شکسپیر در حیات خود آثارش را برای خوانندگانی که شمارشان بالقوه به پنج میلیون می‌رسید می‌نگاشت. در آن موقع زبان انگلیسی در میان زبانهای اروپایی مقام پنجم را داشت و طولی نکشید که در زمان ناپلئون، در نتیجه رونق گرفتن زبان روسی که آن هنگام با زبان آلمانی بر سر تصاحب مقام دوم (بعد از زبان فرانسوی) رقابت می‌کرد، به مقام ششم نزول کرد. ترتیب زبانها (برحسب تعداد گویشور) به شرح زیر بود: زبان فرانسوی ۳۲ میلیون؛ روسی ۳۱؛ آلمانی ۳۰؛ اسپانیایی ۲۶؛ ایتالیایی ۲۵؛ و انگلیسی ۲۰ میلیون.* در آن ایام که زبان انگلیسی در اروپا مقام ششم را داشت بیرون از اروپا به علت توسعه سریع در قرن هجدهم از موقعیتی عالی برخوردار شد. بدیهی است انفصال سیزده مستعمره (از امپراتوری انگلیس) در قاره آمریکا در جمع کل مردمی که به زبان انگلیسی تکلم می‌کردند مطلقاً تأثیری نگذاشت. بعد از سقوط ناپلئون، زبان انگلیسی به زودی از زبان فرانسوی به عنوان زبان اول در جهان غرب پیشی گرفت. البته درست است که بیشتر مردم بریتانیا همچنان به زبان ساتی، یعنی گیلی اسکاتلندی، مانکس (مانی)،^۴ ایرلندی، ویلیزی یا کورنوالی تکلم می‌کردند و هنوز هم برخی از ساکنان در ارتفاعات دور افتاده شمال اسکاتلند و جزایر غربی اسکاتلند به زبان اسکاتلندی تکلم می‌کنند. پیداست که زبان انگلیسی به علت کوچک بودن جزایر بریتانیا نمی‌توانست زبان اول اروپا باشد. در زمان حضرت مسیح، زبان یونانی هلنی، یا *koinē diálektos* [لهجه عامیانه] زبان اول بود و پس از

۱. Romance هر یک از گروههای زبانی که از زبان لاتینی به وجود آمده است.

* رک. آمار مستخرج از دایرةالمعارف زبان (کمبریج)، ۱۹۹۲ در پایان همین مقاله.

۲. Chaucer (۱۴۰۰-۱۳۴۰) شاعر انگلیسی که اثر معروفش قصه‌های کانتربری (The canterbury tales)، شامل ۲۳ داستان از زانانی است که در مهمانسرای تابارد (Tabard Inn) در ساوثورک (southwark) گرد آمده و هر یک داستانی را نقل کرده‌اند.

آن زبان لاتینی تا آغاز قرون وسطی مقام نخست را داشت و سپس زبان گالو- رومیایی، جای خود را به زبان فرانسوی داد و همان طور که پیشتر گفتیم زبان فرانسوی تا بعد از ناپلئون در مقام اول ماند تا اینکه زبان آلمانی گوی سبقت را از آن خود ساخت و زبان آلمانی به نوبهٔ خود مغلوب زبان روسی شد. در این میان بر سر زبان چینی چه آمد؟ زبان چینی از چندین لحاظ بی‌نظیر است و به همین علت آن را از فهرست زبانهای پیشتاز حذف کرده‌ایم زیرا این زبان به کشور چین و منچوری و آسیای جنوب شرقی محدود است و با زبانهای غربی مانند انگلیسی و فرانسوی که در مناطق وسیعی از جهان به کار برده می‌شوند، فرق دارد. زبان چینی با زبانهای اسپانیایی و پرتغالی که به سرزمین خودشان اسپانیا و پرتغال محدود نبوده و در قسمت عظیمی از مناطق بین آمریکای مرکزی و جنوبی به‌کار می‌روند، فرق دارد. این زبان حتی از زبان عربی که با وجود داشتن مقام هفتم در بین دوازده زبان مندرج در فهرست ما به آسانی زبان اول قارهٔ آفریقا به شمار می‌رود فرق دارد، زیرا زبان عربی وسیلهٔ ارتباطی است که در منطقهٔ فوق‌العاده وسیعی که هزاران کیلومتر در امتداد دشت ساحلی از اغادیر تا عقبه و فراتر از آن تا سوریه، عراق و عربستان قرار گرفته است به کار می‌رود. به علاوه، زبان عربی را همهٔ افراد باسواد در کشورهای اسلامی به‌عنوان زبان «قرائت» یا قرآن که کتاب مقدس مسلمانان است می‌فهمند. امروزه زبان چینی از لهجه‌های بسیاری تشکیل یافته و افرادی که به یک لهجه صحبت می‌کنند لهجهٔ مردم دیگر را درک نمی‌کنند. اما هرکسی که سواد خواندن داشته باشد می‌تواند خط باستانی را با سهولت تفسیر و تعبیر کند. برای آنکه شخص بتواند روزنامه‌های چینی را بخواند لازم است دوهزار علامت^۱ را بداند ولی افسوس برای آنکه بتواند از گنجینهٔ عظیم میراث ادبی چین لذت برد باید حدود چهار هزار علامت دیگر را یاد گرفته باشد. برای پی‌بردن به این واقعیت که گویشوران گوناگون علامتی واحد را به طرق کاملاً متفاوت تلفظ می‌کنند کافی است تلفظهای گوناگون اروپائیان 5 را در برخورد با عدد 5 در نظر بگیریم. وقتی یک نفر انگلیسی زبان این عدد را می‌بیند بی‌درنگ می‌گوید five، به همین ترتیب هلندی vijf، آلمانی fünf، سوئدی fem، فرانسوی cinq، ایتالیایی cinque، اسپانیایی cinco، روسی 'pjat، چکی pět و الی‌آخر. تا کنون زبان چینی الفبایی از آن خود نداشته است، اما اکنون به رهبری مائوتسه تونگ صاحب الفبا شده است. زبان چینی ماندارین، یعنی گونهٔ پی‌پینگ (Peiping) که به صورت معیار توسط هوشه و یارانش ابداع شد و عموماً به نام زبان putonghua «زبان مشترک» معروف است، امروزه با خط لاتینی موسوم به pinyin چاپ می‌شود. استعمال این صورتهای [خطی] که شکل هنجار یافته و غربی به خود گرفته بر اثر فرمان رئیس دولت اجباری گشته است. مائو با صدور دستوری مبنی بر آموزش این صورتهای [خطی] به همهٔ کودکان مشغول به تحصیل در مدارس چین می‌خواهد همگان آنها را بفهمند و

1. characters

بدین سان، یک زبان بزرگ بسازد و آن را تثبیت کند تا در سراسر جمهوری خلق چین به طور یکدست نوشته و تلفظ شود. مائو با این روشها نهایت سعی خود را مبذول می‌کرد تا سوادآموزی همگانی را در سراسر جامعه وسیع چین که در آینده نه چندان دور به ۸۰۰ میلیون* خواهد رسید اشاعه دهد. در واقع، آنچه مائو می‌خواست در حق چین انجام دهد بیشتر از آن است که مصطفی کمال آتاتورک توانست در سال ۱۹۲۸ برای ترکیه انجام دهد. در سال ۱۹۲۸ آتاتورک در مقام ریاست جمهوری به همه معلمان دستوری صادر کرد مبنی بر اینکه در نوشتن زبان ملی حروف لاتینی را به جای حروف عربی به کار برند. مسلماً کار آتاتورک در مقایسه با کار مائو عملیتر بود زیرا زبان ترکی هرچند که زبانی اورال-آلتائیایی است از مدتها پیش با حروف عربی نوشته می‌شد. کاری که آتاتورک کرد این بود که الفبائی را جایگزین الفبای دیگر کرد. قابل توجه آنکه او توانست در زمانی کوتاه در این نهضت خاص موفق شود زیرا او در این راه از قدرت دیکتاتور منشانه استفاده نمود و نیز آنکه اصلاح رسم الخط را بخشی از طرح وسیع غربی شدن کشور و ملت خود قرار داده بود. اما آتاتورک در تلاشهای خود به منظور زدودن واژه‌های عاریتی زبان عربی از واژگان روزمره زبان ترکی کمتر موفق بود زیرا حتی شخص دیکتاتور هم نمی‌تواند مردم را از آنچه دوست دارند بر زبان آورند باز بدارد. کفه ضرورت زبانی بر کفه ملاحظات نامربوط حیثیت ملی می‌چربد. با وجود این، پدر ملت ترک تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۸ توانسته بود معیار تعلیم و تربیت را در میان ملت خود به سطحی برساند که سابقه نداشت و از آن زمان این سطح به طور مداوم حفظ شده است. تلاش در جهت حفظ نهضت سوادآموزی ملی پس از آنکه حاصل آمد کاری پر تعب و وقفه‌ناپذیر است. سوادآموزی پدیده آسیب‌پذیری است و اگر هوشیاری و تلاش در کار نباشد هیچ تضمینی به ادامه حیات آن در جامعه وجود ندارد.

همچنان که جهان امروز روز به روز به جانب صنعتی و مکانیزه شدن می‌رود و همچنان که مردم تصمیم می‌گیرند در دسته‌های بزرگتری مناطق روستایی را ترک و در شهرها مقیم شوند زبان بیشتر از نژاد، دین و فرهنگ به نشانه هرچه مشخصتر و ملموستر ملیت در می‌آید. زبانهای مهم خودبه‌خود بر اثر ضرورت اجتماعی، و نه در نتیجه فشار مستقیم سیاسی توسعه می‌یابند. اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۷ که شالوده‌اش ریخته شد در قبال زبانها و لهجه‌های اقلیتهایی که در محدوده سرزمینهای خود زندگی می‌کنند دچار تردید و ناهماهنگی بوده است، لیکن سیاستش در مقایسه با دولتهای خودکامه به‌طور کلی بیشتر مداراگونه و زیرکانه است. دولت شوروی با اعمال سیاست بی تفاوتی بدینانه در قبال زبانهای گروههای نژادی کوچک احتمالاً حیات این زبانها را خیلی جدیتر از اعمال خشونت‌آمیز و بگیروبیند آشکار به‌خطر انداخته است. رهبران

* امروز جمعیت چین بالغ بر یک میلیارد و دویست میلیون نفر است. - م.

بلند پرواز جوانان، جوانانی که مشتاقانند نظراتشان، نه تنها در کمیته‌ها، بلکه در جلسات عالیتری که امید دارند از این راه به قله هرم سیاسی، یعنی عضویت در کمیته دایمی دولتی برسند، شنیده شود بی‌شک به چیزی قویتر از انگیزه کسب تبحر در فراگیری لهجه روسی مسکوئی نیاز ندارند. همین‌طور، دانشجویان بلند پرواز و پرشور پی‌می‌برند که در رشته‌های تحصیلی انتخابی خود پیشرفت چندانی نخواهند کرد مگر آنکه بتوانند به آسانی از اطلاعاتی که در کتب درسی، مجلات علمی، وازه‌نامه‌ها و دایرةالمعارفها که توسط چاپخانه‌های دولتی در روسیه به چاپ می‌رسند سر در بیاورند.*

در تضاد فاحش با این قبیل گرایشها در جهت تمرکز بخشی که در جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی به چشم می‌خورد ما با نمونه‌های جالبی از پایدگی زبان در کشورهای کوچکتری چون بلژیک و سویس مواجه می‌شویم، جایی که قوانین و تصمیمهای دولتی به وسیله بیش از یک زبان رسمی به مرحله اجرا درمی‌آید. بیش از نصف مردم بلژیک به زبان فلاماندی تکلم می‌کنند، اما زبان فرانسوی همه‌جا متداول است خواه در کسوت لهجه پاریسی یا به گونه لهجه‌ای که والونی نامیده می‌شود. کشور سویس بیست و دو کانتون و چهار زبان رسمی (آلمانی، فرانسوی، ایتالیائی و رومانشی) و یک دولت فدرال دارد. از این رو، می‌توان کنفدراسیون سویس را به لحاظی مانند پیش نمونه یا نمونه نخستین آن مدیریت جهانی دانست که بر پایه قانون جهانشمول از مرزهای ملی و زبانی فراتر رفته است.

افزوده یک ارقام داخل پراتز تعداد کسانی را که زبان مورد نظر را به‌عنوان زبان دوم به‌کار می‌برند نشان می‌دهد. ذکر اسامی زبانها به ترتیبی است که در مقاله آمده است.**

نام زبان	محل تکلم	خانواده زبانی	تعداد گویشوران به میلیون
انگلیسی	آمریکا، کانادا، بریتانیای کبیر، استرالیا، زلاندنو، بخشهایی از آسیا، آفریقا و به‌عنوان زبان دوم به صورت گسترده	هندواروپائی (ژرمنی)	۳۵۰-۳۰۰ (۷۰۰-۱،۴۰۰)
هندی	شمال و مرکز هندوستان، آفریقا، فیجی (Fiji)، سورینام، گینه (guyanas)	هندواروپائی (هند)	۲۰۰-۱۳۰ (۷۰۰-۳۰۰)
اردو	پاکستان، شمال و مرکز هندوستان، بنگلادش	هندواروپائی (هندوایرانی)	۴۰-۲۵ (۸۵)

* نظر نویسنده مقاله به سالهای پیش از فروپاشی نظام کمونیستی در سال ۱۹۸۹ مربوط می‌شود. -م.

** مستخرج از: The Cambridge Encyclopedia of Language, by David Crystal, 1992.

تعداد گویشوران به میلیون	خانواده زبانی	محل تکلم	نام زبان
۱۳۵-۱۵۰ (۲۷۰)	هندواروپائی (بالتی - اسلاوی) (Balto-Slavic)	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	روسی
۱۵۰-۲۵۰ (۲۸۰)	هندواروپائی (رومیائی) (Romance)	اسپانیا، مرکز و جنوب آمریکا، جزایر قناری	اسپانیائی
۹۵-۱۰۰ (۱۰۰)	هندواروپائی (ژرمنی)	شرق و غرب آلمان، اطریش، سویس، دیگر نواحی اروپا، آمریکا، آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین	آلمانی
۱۲۰	منفرد (isolated) (آلتائی؟)	ژاپن، برزیل، آمریکا	ژاپنی
۱۲۰-۱۵۰ (۱۷۵)	آفریقائی - آسیائی	آفریقای شمالی، خاورمیانه، شبه جزیره عربستان	عربی
۸۰-۱۵۰	هندواروپائی (هندوایرانی)	بنگلادش، هندوستان، غرب بنگال، تریپورا	بنگالی
۱۲۰-۱۳۵ (۱۶۰)	هندواروپائی (رومیائی)	پرتغال، برزیل، بخشهایی از آفریقا	پرتغالی
۶۰-۷۰ (۲۲۰)	هندواروپائی (رومیائی)	فرانسه، کانادا، بلژیک، سویس	فرانسوی
۱۰ (۱۰۰-۱۶۰)	استرونزیائی	شبه جزیره مالایا، سنگاپور، برونئی، تایلند سوماترا، بورنئو، جاوه و مناطق مجاور	مالایائی
۵۶-۶۰ (۶۰)	هندواروپائی (رومیائی)	ایتالیا، سویس، سن مارینو، واتیکان سیتی، ساردینیا، یوگسلاوی، بخشهایی از شمال و جنوب آمریکا، آفریقای شمالی	ایتالیائی
۴۵-۶۵	استرونزیائی	جاوه، مالزی	جاوه‌ای

تعداد گویشوران به میلیون	خانواده زبانی	محل تکلم	نام زبان
۳۸-۵۵	دراویدی	هندوستان (آندراپرادش - مالزی)	تلوگوئی
۵۰-۶۰	منفرد	شمال و جنوب کره، ژاپن، چین، شوروی	کره‌ای
(۶۰)	(آلتائی؟)		
۴۰-۷۰	هندواروپائی (هندوایرانی)	پنجاب (هندوستان، پاکستان)	پنجابی
۳۵-۵۵	دراویدی	جنوب شرقی هندوستان، شمال سریلانکا، جنوب آفریقا، مالزی، سنگاپور و سراسر آسیای جنوب شرقی	تامیلی
۴۲ هزار	نیلی - صحرائی (Nilo-Saharan)	سودان، چاد و مناطق مجاور	ماراتی
۳۷-۴۰	هندواروپائی (بالتی - اسلاوی) (Balto - Slavic)	لهستان و مناطق مجاور، آمریکا	لهستانی
۳۰-۵۰	آسترو - آسیائی (مان - خمر)	شمال و جنوب ویتنام، کامپوچیا - لاتوس، و مناطق دیگر جهان	ویتنامی
(۶۰)			
۲۷-۴۵	آلتائی	ترکیه - بلغارستان و برخی مناطق مجاور	ترکی
(۵۰)	(ترکی)		